

## دنیا درکار شدن است

### زندگان درکار زندگی و مردگان درکار مردن

#### مقدمه

از آن روی که تاریخ بشریت از تاریخ اندیشی تهی نمی‌گردد و همیشه خموش فکرانی هستند که در جای جای این زمین در پی تحمیل باورهای خرافه و جاهلانه خود بر دنیا هستند. و از آن جهت که این کوتاه فکران خیلی مایلند تا فضای زیست زندگی ملتها را با فشار و اقتدار خود، در انقیاد گیرند. لذا نویسنده گمان دارد تا دلنوشته ای به این تاریخ اندیشان نویسد و به آنان هشدار دهد که نمی‌توان دنیا را به توقف واداشت. دنیا پدیده‌ای برای ایستش و سکون نیست. بلکه دنیا سازه‌ای است که مدام روی به «شدن‌های دیگر و جدید» دارد. حال هرچه زور در بازو و پنداشتهای موهوم در ذهن دارید و هرچه بر ذهن توده‌های جزم پذیر و خرافه پسند، اوهام و خیالهای جعلی و باطل می‌ریزید. اما بدانید این دنیای در حال گذار و نوشدن، در مقابل شمای خموده خواهد ایستاد و شما نیز راهی جز پذیرش فراورش دنیا به نوشدن نخواهید داشت.

#### متن

هستی به هیچ عنوان در بودن نمی‌ایستد و پیوسته در حال شدن به فرداست. آنان که رفتند و جای خود را به زندگان سپردند، مویده همین شدن هستند. آنان که رفتند در زمانه خود زیستند و آنان که هستند باید در زمانه خود زندگی کنند. این شرط بدان مفهوم است که نباید دنیا را در بودن نگاه داشت و از شدن جلوگیری نمود. و آنانی که در فکر ایستادن دنیا هستند، بدون تردید خاموش فکران و زورگویانی بیش نیستند. خموشانی که گمان دارند آنقدر نیرومند هستند که دنیا را با دستان خود متوقف نمایند. حال آنکه توقفی درکار نیست و کیهان سراسیمه در حال شدن به حالی دیگر و در پی عبور از اکنون می‌باشد.

اینک ای خموش اندیشان بدانید دنیا در شتابی بدون تامل، در حال شدن به سوی فرداها و فرداهای فرداست. فردا و آینده‌ای که قطعا از دستان شما بدور خواهد بود و شما نیز ناتوانانی بیش نیستید. اما هرچند که بازهم تاریخ اندیشانی در فراداهای تاریخ پیدا خواهند شد تا در برابر تحرک دنیا مقاومت کنند. اما آنها هم بیگمان با شکست مواجه خواهند شد. تاریخ آدمیان انباشته از روشن اندیشان و تاریخ اندیشان بوده و خواهد بود. پس نمی‌توان تاریخ بشریت را از خموش فکران نجات داد. اما در موازات آن، هستی در تحرکی جبری روی بسوی فرداها دارد و درنگی برای ماندن درکار نیست. آدمیان تاریخ اندیش باید بپذیرد، هرچند تمایلی به شدن ندارند و ایستایی را می‌ستایند. ولی حیف برآنان که در هر لحظه از نوشدن هستی، خود آنان نیز در حال شدن و تحویلی به دنیایی دیگر در فرداها هستند. پس قبول می‌کنید که شما نیز ضعیفید؟ چه اگر ضعیف نبودید، پس حتما نخست خود را نگاه می‌داشتید، تا سپس دنیا را بازایستانید. ولی آیا قلدر و جباری را یافت می‌کنید که ماندنی شده باشد؟! آیا این ضعف و نقیصه شما نشانگر ضعف مطلق شما نیست؟!

حال باوجود هجمه و انباشتگی هجویات و مهملات در مغزتان، هرچه فریاد بکشید و در برابر دنیا و خلق دنیا زورمندی بکار بندید. اما روزی خواهد رسید که زمان دنیا، شمای ضعیف را نیز له کرده و به زیر خاک سرش می‌دهد. و چه خوب بود که می‌دانستید و می‌فهمیدید که آدمی بسیار ضعیفتر از آنست که خودش فکر می‌کند و زوال و نابودی در ذات جسمانی آدمی نهفته است. حال هرچه با زر و زور و تزویر خود بر مردم دنیا بایستید و بر ایستادن دنیا تفکر می‌کنید. اما چه سود که بودن ممکن نیست و شما نیز همراه با پروسه فراگشت دنیا، به قعر نیستی و نابودی فرو خواهید رفت. و هرچه این زر و زور و تزویر بکارتان آیند، ولی دنیای شدن با بودن سازگار نیست. زرهایتان به دیگران و زور و تزویرتان بخاک خواهد رفت. هرچند که بدون تردید، تزویرتان در حافظه تاریخ ماندگار خواهد ماند. ماندنی که آیندگان بدانند که هرچه یک فرد غنی و قوی گردد؛ ولی مافوق انسان نبوده و از زمانه و دنیا ضعیفتر است و بخاک خواهد رفت.

ای ضعیف خودپرست و ای ظالم قلدر، تو را به آینده‌ای در خاک بشارت می‌دهم. و آگاه باش زر و زور و تزویر توان نگاهداری تو را ندارند. از این سه گانه ظاهر قوی دست بشوی و آدمیان را به خود واگذار. زندگان زندگی کنند و مردگان در در کار مردنشان.

۱۳۹۸/۰۲/۲۹